

محمد صدرزاده

## جایگاه امامت در اسلام

به اهتمام

جمعی از دانشجویان دانشکده فنی

دانشگاه تهران

[info@toraath.com](mailto:info@toraath.com)

## جایگاه امامت در اسلام

محمد صدرزاده

سایت خبری بازتاب، ۹ اردیبهشت ۱۳۸۵.

یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌ها در برداشت صحیح از علوم و معارف دین، درک صحیح مفاهیم عبارات به کار گرفته شده در آن است؛ درک صحیح مفاهیم عباراتی که بیان‌کننده اصول دین هستند، چون: توحید، نبوت، خاتمیت، امامت، خلافت، وصایت، و مانند آن، هدایت فرد را به سوی حقیقت و واقعیت آنچه را که خداوند متعال از انزال کتب برای تعلیم و آموزش بشر در نظر داشته است، در پی خواهد داشت.

و لازمه برداشت نکردن صحیح از مفاهیم این‌گونه عبارات، ضلالت و گمراهی حتمی انسان‌هاست.

درک نادرست از مفهوم امامت، برداشت‌های خلافی را در شخصی به نام آقای محسن کدیور، نسبت به اساسی‌ترین ارکان تشیع؛ یعنی امامت و ولایت، موجب شده که آن را طی سخنرانی در حسینیه ارشاد، تحت عنوان: امامت در نهضت حسینی در محرم ۱۴۲۷، بیان داشته و شیعیان را با توصیف به غلو در اعتقادات، مورد خطاب قرار داده است.

برداشت ایشان را از مسائل مورد انتقاد، عاری از حقیقت یافتیم و برای دفاع از حریم اهل بیت و تکذیب گفتار محسن کدیور در مسائل مورد بحث، و تفهیم هرچه بیشتر عالم تشیع را نسبت به این خطا و سوء برداشت، به این وسیله به پاسخ مسائل مطروحه توسط ایشان و اثبات خلاف بودن مطالب مورد ادعا می‌پردازم.

عبارات خط‌کشی شده در زیر، گفتاری است از آقای محسن کدیور و به دنبال تحلیل و پاسخ آن.

علی خود را عالم نامید، دیگران هم می‌توانند، عالم باشند، اما علی به خاطر هم‌نشینی بیشترش با پیامبر،

تهذیب نفس بیشتر و این که توانسته است، اصول دین و مذهب را بیش از دیگران در خود متجلی کند، اعلم

است.

قطعاً علی، بیش از دیگران می‌دانست، بحث از نفی و اثبات مراتب علی و آل علی نیست، بحث در

این است که آیا علم غیب، شرط امامت است یا نه؟

عرض می‌شود، رسالت شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در چه بود؟ در رساندن پیام های الهی به مردم و آموزش آنان به آنچه به صورت کتابی برای آنان، فرستاده شده بود.

«و لقد جئناهم بكتاب فصلناه علی علم هدی و رحمه لقوم یؤمنون» (سوره اعراف-۵۲)

هر کتاب علمی، به معلمی آگاه به رموز علمی آمده در آن کتاب، نیاز دارد و در پی فهم و درک مسائل آمده در آن کتاب بدون استفاده از معلم مخصوص آن بر آمدن، جز اتلاف وقت، ناموفقیت و گمراهی، سودی دیگر نخواهد داشت.

خداوند متعال، شخص رسول الله - صلی الله علیه و آله - را به عنوان معلم این کتاب علمی نازل از جانب خود، معرفی فرموده است:

«إنا أنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم» (سوره نحل-۴۴)

پس لازمه درک و فهم مسائل علمی مطروحه در این کتاب آسمانی، تمسک به معلم انحصاری آن؛ یعنی شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و فراگیری مطالبی است که آن حضرت به عنوان تعلیم و تبیین، بیان فرموده است.

آیا آموزش و فراگیری مسائل و مطالب علمی در یک مرحله برای انسان امکان پذیر است یا در مراحل متعددی، و با اختصاص زمانی معین برای هر مرحله؟!

شخصی که در پی فراگیری دانش پزشکی است، آیا با یک مرحله به خدمت استاد علوم پزشکی رسیدن، می تواند تمام علوم پزشکی را فراگرفته، به گونه ای که در رشته پزشکی دیگر به استاد نیاز نداشته باشد؟! هرگز.

بدیهی است، نخست باید مقدماتی را فرا گیرد تا بنابر آن، قدرت فهم مسائل پزشکی که استاد در پی تبیین آن است، در او به وجود آید و پس از به وجود آمدن قدرت درک مسائل پزشکی در دانشجو، از شرایط

مهم موفقیت او در فراگیری، به حضور استاد رسیدن بیایی او، گوش فرادادن، درک تعالیم استاد، و به خاطر سپردن آن است.

در صورت حضور نیافتن دانشجو نزد استاد، یا عدم دریافت آموزش ها، و یا نبود استاد در کلاس درس، موفقیت نشدن دانشجو در فراگیری علوم پزشکی، قطعی است.

در تعلیم کتاب علمی قرآن کریم و ابلاغ رسالات الهی به مردم، آیا شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود تنها بود یا در این امر خطیر، یآوری برای او از جانب خداوند متعال، در نظر گرفته شده بود؟

با دقت و تدبیر در حدیث متفق علیه نزد جمیع مسلمین به نام المنزله، صادره از رسول الله: یا علی! أنت منی بمنزله هرون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ۱۰۹/۱۳)

ای علی! موقعیت و مقام تو نسبت به من، همچو موقعیت و مقام هارون است به موسی، با این تفاوت که پس از من دیگر پیامبری نیست.

و با تدبیر در شأن و مقام هارون نسبت به موسی (ع)، شراکت علی علیه السلام با رسول الله صلی الله علیه و آله در امر رسالت؛ یعنی: «یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة»، امری است کاملاً مشهود.

حضرت موسی (ع) از خداوند متعال چه تقاضا کرد؟

«واجعل لی وزیراً من اهلی. هرون اخی. اشدد به أزی. و أشرکه فی امری. کی نسبحک کثیراً و نذکرک کثیراً. إنک کنت بنا بصیراً. قال قد أوتیت سؤلک یا موسی. ولقد مننا علیک مره آخری.» (سوره طه، ۲۹-۳۷)

خداوند! از خانواده ام برایم یآوری فرارده؛ یعنی برادرم هارون را، و به او پشتم را محکم گردان، و او را در کارم شریک کن، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، و از تو بسیار یاد کنیم، که تو به احوال ما بینا و بصیری. خداوند متعال فرمود: خواسته ات داده شد، و بار دیگر با برآوردن حاجتت بر تو منت نهادیم.

خواسته حضرت موسی (ع) چه بود؟ شریک قرار دادن خداوند متعال هارون را در کار او: أشرکه فی امری.

کار موسی چه بود؟ رسالاتی که خداوند متعال به او سپرده، و ابلاغ آن را به مردم، از او خواسته بود.

با اجابت خداوند متعال خواسته موسی را، هارون در امر رسالت، شریک موسی (ع) شد، بدون این که این شراکت، خللی را در رسالت موسی (ع) موجب شده باشد.

لازمه شراکت در امر رسالت و ابلاغ آن، دانایی شریک نبی به موضوع رسالت است، دانایی همچون دانایی خود نبی، و گرنه از شریک نبی در امر ابلاغ رسالت، کاری ساخته نخواهد بود.

حصول این دانایی در شریک خاتم الانبیاء؛ یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله از چه طریق بود؟

«و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابة القریبة، و المنزلة الخصیصة. و ضعی فی حجره و أنا ولد یضمنی إلی صدره، و یکنفنی فی فراشه، و یمسني جسده، و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشئ ثم یلقمنیه، و ما وجد لی کذبه فی قول، و لا خطله فی فعل.

«و لقد قرن الله به، صلی الله علیه و آله، من لدن أن کان فطیماً أعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم، و محاسن اخلاق العالم، ليله و نهاره. و لقد کنت أتبعه اتباع الفصیل أثر امه، یرفع لی فی کل یوم من أخلاقه علماً، و یأمرنی بالاعتداء به. و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء فأراه و لا یراه غیری. ولم یجمع بیت واحد یومئذ فی الإسلام غیر رسول الله - صلی الله علیه و آله - و خدیجة و أنا ثالثهما. أری نور الوحي و الرسالة، و أشم ریح النبوة. و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحي علیه، صلی الله علیه و آله، فقلت یا رسول الله ما هذه الرنة؟ فقال: «هذا الشیطان قد أیس من عبادته، إنک تسمع ما أسمع، و ترى ما أری، إلا أنك لست بنبی، ولکنک لوزیر و إنک لعلی خیر.» (نهج البلاغة - خطبه ۱۹۲)

از موقعیت من نسبت به نزدیکی به رسول الله و جایگاه و ویژگی من نسبت به آن حضرت آگاهید. او من را در دامن خویش پرورش داد، و من کودکی بودم که من را در آغوش خود می فشرد، و در استراحتگاه مخصوص به خود جایم می داد، بدنش را به بدنم می چسبانید، و بوی خوش او را استشمام می کردم، غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت؛ هیچ گاه، نه دروغی در گفتار و نه خطایی در کردار، در من نیافت.

از همان اوان کودکی، و پس از آن که رسول الله را از شیر باز گرفتند، خداوند متعال، فرشته ای از فرشتگان خویش را همراه او ساخت تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و حسن خلق سوق دهد.

من نیز همچو سایه ای به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم، و او هر روز نکته‌ای تازه از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌ساخت، و به من امر می‌فرمود، به او اقتدا کنم. و مدتی از سال را مجاور کوه حراء می‌شد، و تنها من او را مشاهده می‌کردم، و غیر من دیگری او را نمی‌دید. در آن روزها غیر از خانه رسول الله صلی الله علیه و آله خانه ای که در آن از اسلام سخنی باشد، وجود نداشت؛ و در آن خانه جز رسول الله و خدیجه، و من که سومین نفر آن جمع بودم، دیگری وجود نداشت. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم.

ناله‌ای از شیطان را شنیدم! از رسول الله، صلی الله علیه و آله، پرسیدم: این ناله، چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش مأیوس شده! تو می‌شنوی آن چه من می‌شنوم، و می‌بینی آن چه من می‌بینم! با این تفاوت که تو پیامبر نیستی، لیکن تو وزیر من، و بر راه خیر قرار تو است.

بر اساس حکم لایمسه إلا المطهرون، لازمه حامل قرآن کریم شدن، طهارت ذاتی است؛ امری که مشترک بین رسول الله، صلی الله علیه و آله، و امامان معصوم، علیهم السلام، از اهل بیت او است:

«إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» (سوره احزاب - ۳۳)

اختصاص یک نوع درود و صلوات بر محمد، صلی الله علیه و آله، و عترتش؛ یعنی اهل البیت (ع)، صلواتی که نمازهای روزانه ناتمام است مگر به آن، از شراکت آل؛ یعنی اهل البیت (ع) در امر رسالت با رسول الله، صلی الله علیه و آله، و از برخورداری آنان از همان ویژگی‌های لازم برای تزکیه و تعلیم امت، و لازم برای پیاده کردن نظام تشریح که رسول الله، صلی الله علیه و آله، واجد آن بود، حکایت می‌کند.

و برای تذکر بشر به معلم انحصاری قرآن بودن اهل البیت (ع)، و واجد ویژگی‌های لازم برای تزکیه و تعلیم بشر، و برای پیاده کردن نظام تشریح، و واجد بودن آنان عین ویژگی‌های شخص رسول الله غیر از نبوت؛ خداوند متعال می‌فرماید: «قل لأستلکم علیه أجراً إلا الموده فی القربی» (سوره شوری - ۲۳۴)

بگو! از شما در مورد امر رسالت پاداشی نمی‌خواهم، مگر دوستی و مودت نسبت به بستگانم.

منظور از مودت نسبت به القربی، چیست؟ کشاندن امت به اطاعت از القربی:

«قل إن کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله» (سوره آل عمران - ۳۱)

اطاعتی که وجوب آن در آیه شریفه:

«یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم» (سوره نساء - ۵۹) بر همگان اعلام فرموده است.

و شخص رسول الله، برای رساندن این حقیقت به مردم؛ یعنی شراکت علی (ع) در امر رسالت، و بر عهده او بودن ادامه تزکیه و تعلیم امت «أنا صاحب التنزیل و أنت صاحب التأویل»، و ادامه پیاده کردن نظام تشریح است، که می فرماید: «من كنت مولا فلهذا علی مولا».

پس ولایتی که علی (ع) واجد آن است، عیناً همان ولایتی است که به شخص رسول الله از جانب خداوند متعال، واگذار شده بوده است:

«النبی أُولی بالمؤمنین من أنفسهم» (سوره احزاب - ۶).

شراکت در ولایت و شراکت در رسالتی که موجب اتمام و اکمال دین است.

پیاده شدن نظام تشریح جدید در یک مرحله و به گونه ای تام و تمام، نظامی که جاودانگی و عدم بطلان، از خصایص آن است: «لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» (سوره فصلت - ۴۲).

به گونه ای که امت مربوطه بتواند به سطح معلمی برای دیگر ملت ها و نسل های بعد ارتقا یابد، تا ناآگاهانه خللی به نظام تشریح وارد نشود، امری بود غیر ممکن.

پس لازمه اکمال دین و اتمام نعمت، وجود معلمانی بود با همان ویژگی های شخص رسول الله، صلی الله علیه و آله، برای تداوم تزکیه و تعلیم امت، و رساندن تدریجی افراد لایق امت به سطح معلمی برای همان امت و سایر ملل و برای نسل های بعد.

بنابر این فرمان خداوند متعال؛ أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أُولی الأمر منکم، هر ویژگی موجود در شخص رسول الله، که واجب الاطاعه بودن حضرتش را موجب شده است، عیناً اولوا الامر ها واجد آند، چون واجب الاطاعه شده اند.

از مهم ترین این ویژگی ها: دانایی، عصمت و ولایت است؛ که شرط لازم برای قابلیت ادامه تزکیه و تعلیم امت، و تداوم در پیاده کردن نظام تشریح است و وجود چنین افرادی به عنوان معلم در نظام تشریح، لازمه تکمیل رسالت و تمامیت نظام تشریح است.

«یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک، وإن لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس، إن الله لا یهدی القوم الکافرین» (سوره مائده - ۶۷)

ناگزیر، لازمه اتمام ابلاغ رسالات و پی گیری همان روش رسول الله در ادامه تزکیه و تعلیم علوم و حیانی، معرفی و شناساندن فردی بود به امت، واجد همان ویژگی های شخص رسول الله، صلی الله علیه وآله، و در نتیجه واجب اطاعه.

پس، لازمه پیگیری پیاده شدن نظام تشریح، نظامی که طرح و مبنای همان وحی های نازل به رسول الله بود، معرفی شخصی بود، یار و یاور رسول الله به عنوان جانشین حضرتش در ولایت و معلم انحصاری بودنش برای علوم و حیانی که طرحی است برای نظام تشریح:

«من کنت مولاه فهذا علی مولاه.»

و برای تفهیم این حقیقت که مسؤولانی برگزیده از جانب خداوند متعال، عهده دار ادامه پیاده کردن نظام تشریح از راه تزکیه و تعلیم هستند. شخص رسول الله طی توصیه ای متفق علیه نزد جمیع فرق مسلمین، فرموده است: «إنی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی؛ ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا أبداً» (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ۳۷۵/۶)

و یا: «اهل بیته امان لأمتی عن ضلالتهم فی أدیانهم» (بحار الانوار، ۱۲۳/۲۳)

پس تمسک به قرآن کریم و اهل البیت (ع) امانی است برای امت اسلامی از ضلالت و گمراهی؛ تمسکی که به زمانی غیر از زمان دیگر، محدود نشده است.

آیا به دستور رسول الله که دستور و امر خداوند متعال است، چون ماینطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی (سوره نجم - ۴۳)، سراغ اهل البیت (ع) رفتن، به دلیل اعلم بودن اهل البیت (ع) است، یا به دلیل جانشینی و ولایت؟



ولایت، امامت و وصایت مولا امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، اموری بودند از پیش تعیین شده، که شخص رسول الله به ابلاغ آن به مردم در زمان حیات خویش مأمور شد، ولی هیچ یک، از مناصب یاد شده در زمان حیات رسول اکرم، قابل پیاده شدن نبود.

ولایت و امامت، به جهت وجود ولی و امامی حاضر و برتر؛ خلافت و جانشینی، به جهت حیات رسول الله.

بنابراین، شاهد آن علیا ولی الله، حقیقتی بود از اصول دین، به دلیل:

«وإن لم تفعل فما بلغت رسالته»، ولی بالقوه، و غیر قابل اعلان، و غیر قابل گنجاندن شدن در اذان های روزانه، در زمان حیات رسول الله.

عرب حساسیت عجیبی نسبت به خلافت و جانشینی علی علیه السلام، داشت، و زیر بار آن نمی رفت، و اعلان ولایت و خلافت او توسط رسول الله (ص)، نیز نمی توانست به راحتی انجام پذیرد و همین تضمین خداوند متعال حفظ و صیانت رسول الله را از شر مردم «والله یعضمک من الناس»، پیامبری که بر تمام زندگی او جنگ، تلاطم، شورش و نا آرامی، حاکم بود؛ نمایانگر حاکم بودن هراس و دغدغه ای بس شدیدی است که حتی شخص رسول الله ماندی را متأثر ساخته و در نتیجه امر به این ابلاغ این رسالت همراه با تهدید: «فإن لم تفعل فما بلغت رسالته» از جانب خداوند متعال بوده است.

پس می توان فهمید که قاعدتاً متعاقب ابلاغ و رساندن پیام خلافت و امامت علی (ع)، باید چه غوغایی باشد! که هراس از آن، تأخیر در ابلاغ این خبر و رسالت را در پی داشته است.

«... إن الله تبارک و تعالی یأمرک أن تدلّ أمتک من ولیهم علی مثل ما دللتهم علیه فی صلاتهم و زکاتهم و صیامهم و حجهم. قال: فقال رسول الله أمتی حدیثو عهد بجاهلیه. فأنزل الله: یا أیها الرسول بلغ ما أنزل الیک... والله یعضمک من الناس، تفسیرها: أتخشی الناس و الله یعضمک من الناس. فقام رسول الله (ص) فأخذ بید علی بن أبی طالب فرفعها فقال من کنت مولاہ فعلی مولاہ...» (تفسیر عیاشی ۱/۳۳۳).

خداوند تبارک و تعالی به تو امر می فرماید که امت خود را رهنمون شوی به این که ولی آنان کیست، همان گونه که آنان را به نماز، زکات، روزه و حجشان رهنمون شدی. راوی گوید، حضرتش فرمود: امت من

با جاهلیت هنوز چندان فاصله ای ندارد. خداوند متعال آیه شریفه: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک، فإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس را نازل فرمود؛ که تفسیر والله یعصمک من الناس این است که اگر از مردم می ترسی، خداوند حفظ تو را از شر آنان، ضمانت می نماید. سپس رسول الله به پا خاست و دست علی را گرفت و گفت هر که من مولای او هستم، علی مولای او است.

و یا: «قال الرب تبارک و تعالی ... أنزل إلی عبادی فأخبرهم بکرامتی إیاک و أنى لم أبعث نبیاً إلا جعلت له وزیراً و انک رسولی و أن علیاً وزیرک. فهبط رسول الله ص فکره أن یحدث الناس بشئ کراهیته أن یتهموه لأنهم کانوا حدیثی عهد بالجاهلیه حتی مضی لذلك سته أيام فأنزل الله تبارک و تعالی فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک فاحتمل ذلک رسول الله ص حتی کان یوم الثامن فأنزل الله تبارک و تعالی علیه: یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک، فإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس. فقال رسول الله: تهذید بعد و عید لأمضین أمر الله عز و جل فأن یتهمونی و یکذبونی فهو أهون علی من أن یعاقبنی العقوبه الموجهة فی الدنیا و الآخره. قال: و سلم جبرئیل علی علی بامرہ المؤمنین.

فقال علی: یا رسول الله، أسمع الکلام و لا أحس الرؤیة. فقال: یا علی! هذا جبرئیل أتانی من قبل ربی بتصدیق ما وعدنی.» (امالی الصدوق، ص ۳۵۵).

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ... به سوی بندگانم برو و به آنان از کرامتی که من برای تو قایل شده ام، خبر ده. من پیامبری نفرستاده ام، مگر این که برای او وزیری قرار داده ام؛ و تو رسول من و علی وزیر توست. حضرت به سوی مردم آمد ولی برای او سنگین بود ابلاغ پیامی که پیامد آن تهمت وارد نمودن آنان به او بود، زیرا هنوز چندان از زمان جاهلیتشان نگذشته بود تا این که شش روز گذشت و خداوند تبارک و تعالی این آیه کریمه را بر او نازل فرمود: گویا می خواهی ترک کننده ابلاغ بعضی از آنچه به تو وحی می شود، باشی؛ و عدم پذیرش ها دل گرفتگی و تنگی سینه را در تو موجب شده است؛ این پیام را نیز رسول الله تحمل نمود؛ تا اینکه در هشتمین روز این پیام و آیه کریمه بر او نازل شد: ای پیامبر! ابلاغ کن آنچه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است که اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از شر مردم حفظ خواهد نمود. حضرت رسول فرمود: این آیه تهدیدی است پس از ترساندن،

امر خداوند متعال را اجرا خواهم نمود، هرچند پیامد آن وارد آمدن تهمت بر من و تکذیب من باشد، که این بر من آسان تر است از عقوبت دردناک دنیا و آخرت خداوند من را.

راوی گوید: جبرئیل امارت و ولایت علی را بر مؤمنین، تبریک گفت. علی عرض کرد: یا رسول الله! سخن را می شنوم، ولی چیزی نمی بینم. حضرتش فرمود: این جبرئیل است که از جانب پروردگرم برای تصدیق آنچه به من وعده داده است، آمده.

این دو روایت تنها به عنوان نمونه بازگو شد، تا شاهد این حقیقت باشیم که ابلاغ رسالت ولایت و خلافت علی در جامعه آن روز، با چه مصایبی همراه بوده است!

و می بینیم، از کسانی که شاهد بر این ابلاغ رسالت در برابر جمعیت یکصد هزار نفری بوده و متعاقباً به جهت ابلاغ امامت و جانشینی علی به او، با عبارت بخ بخ لک یا علی، تبریک گفته اند؛ در زمان حیات رسول الله و تنها در برابر خواسته حضرتش قلم و کاغذی برای درج مطلبی در این مورد «إن الرجل ليهجر و حسبنا كتاب الله» این شخص هذیان می گوید، و با وجود کتاب خدا دیگر ما را نیاز به چنین وصایایی نیست گفته اند! (بحارالانوار، ۳۰/۴۶۶).

و همان شب رحلت رسول الله، طی برنامه سیاسی سقیفه بنی ساعده، مسیر خلافت تغییر، و علی خانه نشین، و به مدت ۲۵ سال مهر سکوت بر لبان مبارکش زده شد.

با رحلت رسول الله، موضوع ولایت و خلافت در علی از قوت به فعل درآمد و بدون لزوم اعلانی جدید، و بر اساس همان من کنت مولاه فهذا علی مولاه اعلان شده از قبل، گواهی و شهادت بر ولایت علی، از شهادت اسلامی برای ورود به اسلام، و از شهادتی که در اذان و اقامه باید ادا شود، درآمد.

ولی با انحراف مسیر خلافت از اهل البیت (ع) به غیر، ظهور ولایت علی و شهادت به آن، همچون ظهور خلافت و شهادت به آن، امری شد غیرممکن!

آری، لازمه ولایت و امامت، اعلامیت است.

«أيتها الناس! إن أحق الناس بهذا الأمر أقواهم عليه، و أعلمهم بأمر الله فيه» (خطبه - ۱۷۳)

ای مردم! سزاوارترین کس به خلافت، قوی ترین مردم نسبت به آن، و داناترین مردم به فرامین خداوند است.

امامت، یعنی واجد بودن ویژگی هایی خاص پیاده نمودن نظام تشریح در زمان معین، نظامی که تمام جزئیات آن در منشور این نظام، به نام قرآن کریم، آمده است؛ یعنی: عیناً همان ویژگی که در شخص رسول الله بود؛ و در این ویژگی دیگرانی از خلق، حتی اعلم علمای بشر را نیز با محمد و آل، یعنی: اهل البیت (ع)، شراکتی نیست. به همین دلیل است که در شأن آنان گفته می شود:

الأئمة قوام الله على خلقه، و عرفاؤه على عباده، و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه؛ ولا يدخل النار إلا من أنكرهم و أنكره (نهج البلاغه - خ ۱۵۲)

امامان مدبرانی هستند از جانب خداوند بر آفریده ها، و رؤسایی از جانب او بر بندگان؛ وارد بهشت نمی شود، مگر آن که او امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند؛ و وارد جهنم نمی شود مگر کسی که امامان را انکار کند، و آنان نیز او را انکار کنند.

به دو عبارت خلق، عباد، توجه کنید: خلق، یعنی همه آفریده ها، چه جاندار و چه بی جان، و چه ارضی و چه سماوی؛ عباد؛ یعنی، بندگان و صاحبان عقل و بینش.

آیا وابستگی سعادت و شقاوت، و بهشت و جهنم را، به شناخت و عدم شناخت امام، ملاحظه می فرمایید؟

آیا این خصیصه به جهت اعلمیت است یا به جهت ولایت؟

آیا علی، علیه السلام، در معرفی خود به مردم، به عالم نامیدن خود، اکتفا نموده و از امامت خود، هیچ گاه سخن نگفته است؟!

یا در پی تکذیب نص بر امامت علی (ع)، و در پی تکذیب تشیع برآمدن، مصلحت اقتضا نمی کرد، به مواردی که علی (ع)، خود را امام نامیده و به این منصب و مقام و مسئولیت خود، اشاره فرموده، آقای کدیور ماندی نیز به آن اشاره کند!!

به فرموده هایی از نهج البلاغه، توجه کنید:

«لیس علی الامام إلا ما حمل من أمر ربه» (خ ۱۰۵)

بر عهده امام نیست، جز آنچه از جانب پروردگارش به او محول شده است.

و یا:

«أيها الناس! إني قد بثتُ لكم المواعظ التي وعظ الأنبياء بها أممهم، و أدیتُ إليكم ما أدت الاوصياء إلى من بعدهم، وأدبتُكم بسوطي فلم تستقيموا، و حَدَوْتُكم بالزواجر فلم تَسْتَوْسِقُوا. اللهُ أنتم! أتتوقعون إماماً غيري يظاً بكم الطريق، و يرشدكم السبيل؟» (خ ۱۸۲)

ای مردم! من پند و اندرزهایی را که انبیاء امت های خود را به آن نصیحت می نمودند، در میان شما نشر دادم؛ و وظیفه ای را که اوصیای آن پیامبران نسبت به امت ها پس از مرگ پیامبران داشتند، درمورد شما نیز آن وظائف را انجام دادم. با تازیانه ام به تادیب شما پرداختم، ولی به هیچ صراطی مستقیم نشدید؛ و با نواهی پروردگار، شما را به پیش راندم؛ ولی جمع نشدید. شما و خداوندگارتان!! آیا در انتظار امامی غیر من هستید، تا با شما همراه گردد؟ و راه حق را به شما نشان دهد؟!

و یا:

«قال: يا أمير المؤمنين، هذا أنت في خشونة ملبسك جُشوبه مأكلك! قال: ويحك، إني لستُ كأنت، إن الله تعالى فرض على أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفه الناس، كيلا يتبغى بالفقير فقره!» (خ ۲۰۹)

عاصم گفت: ای امیر مؤمنان! نشاید تو را با این لباس خشن و غذای ناگوار به سر بردن! حضرت فرمود: وای بر تو! من همچو تو نیستم. خداوند متعال بر امامان حق واجب شمرده است که بر خود سخت گیرند و همچو طبقه ضعیف از مردم باشند؛ تا مبادا فقر و ناداری، عصیان و سر از فرمان خداوند برتافتن را در فقیر، موجب شود.

و یا:

«أما بعد، فقد جعل اللهُ سبحانه لي عليكم حقاً بولايه أمرکم» (خ ۲۱۶)

اما بعد، خداوند سبحان با ولایت امری من بر شما، حقی را به عهده شما نسبت به من قرارداده است.

و یا:

«ألا و إن لكل مأموم إماما، يُقتدى به و يستضيء بنور علمه؛ ألا و إن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه، و من طعمه بقرصيه. ألا و إنكم لا تقدرون على ذلك، و لكن أعينوني بورع و اجتهاد، و عفه و سداد .... و أنا من رسول الله كالضوء من الضوء، و الذراع من العضد. والله لو تظاهرت العرب على قتالي لما وليتُ عنها، و لو أمكنتُ الفرص من رقابها لسارعتُ إليها. و سأجهد في أن أظهر الأرض من هذا الشخص المعكوس، و الجسم المركوس، حتى تخرج المدره من بين حب الحصيد.» (ک ۴۵)

آگاه باشید! هر مأمومی، امام و پیشوایی دارد که باید به او اقتدا کند، و از نو دانشش بهره گیرد. بدان امام شما از دنیایش به همین دو جامه کهنه، و از غذاها به دو قرص نان، اکتفا کرده است. بدانید! در شما توان این کار نیست؛ و لکن می توانید مرا با ورع، کوشش، عفت، در پیمودن راه صحیح کمک باشید ... نسبت من به رسول الله، همچون نوری گرفته شده از نور دیگر، و همچون نسبت ذراع آرنج تا نوک انگشتان به بازوست. به خدا سوگند! اگر عرب برای نبرد با من پشت به پشت هم دهند، من به این نبرد پشت نخواهم کرد؛ و اگر فرصتی برای مهار آن برایم پیش آید، به سرعت تلاش خواهم کرد؛ تا زمین را از این شخص وارونه! و این جسم کژ اندیش معاویه پاک کنم، تا سنگ و شن از میان دانه ها خارج شود.

آیا همین چند نمونه بازگو شده از نهج البلاغه:

ليس على الامام إلا ما حُمِّلَ عن امر ربه؛

إن الله تعالى فرض على ائمه العدل أن يُقدروا أنفسهم ....؛

إن امامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه...؛

أتتوقعون إماماً غيري يطأ بكم الطريق، و يرشدكم السبيل؟؛

الأئمة قوام الله على خلقه، و عرفاؤه على عباده، و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه....؛ فقد جعل الله

سبحانه لي عليكم حقا بولايه أمرکم

در بطلان این گفته آقای کدیور:

من جایی ندیدم امام حسین در پاسخ این سؤال مهم که امام کیست؟ گفته باشد، الامام هو المنصوب من الله؛ الامام هو المنصوب من قبل رسول الله، الامام هو المعصوم؛ الامام هو العالم بالغیب.

که به منظور تکذیب منصوب بودن امام از جانب خداوند متعال، آن را بیان داشته؛ کافی نیست؟! عجیب است از آقای کدیور ماندی، که با صراحت تمام، و در تنها جامعه شیعه، و حین سخنرانی پیرامون یکی از امامان شیعه، نص و عصمت را در امامان معصوم انکار می کند، و سپس می گوید: بحث از نفی و اثبات مراتب آل علی نیست، بحث در این است که آیا علم غیب شرط امامت است یا نه؟!!!

آیا تنها همین فرموده علی (ع)، در بطلان گفته آقای کدیور در مقایسه او، علم علی را با علم دیگران: «علی خود را عالم نامید. دیگران هم می توانند عالم باشند»، کافی نیست؟! علم غیب، چیست؟ غیب، یعنی پنهان و نهان؛ و علم غیب، یعنی: دانش و آگاهی به حقایق پنهان که هنوز معلوم انسان قرار نگرفته است، و یا معلوم انسان قرارگرفتنی نیست. «ذلک من أنباء الغیب نوحیه الیک» (سوره آل عمران - ۴۴) این داستان مریم از اخبار غیبی است که به تو وحی می کنیم.

پس از این اخبار، موضوع داستان مریم غیب بودن، خارج و با معلوم قرار گرفتنش آشکار گردید. همه مراحل علمی، قبل از رسیدن و معلوم قرارگرفتن آن، نهان و غیب است. چند روز دیگر می توانم زنده بمانم، بر من پوشیده است، پس غیب است.

آیا، به آنچه در نهان و غیب است، می توان دست یافت؟

اگر از اموری باشد که در نظام هستی، بتواند متعلق علم قرار گیرد. آری؛ و گرنه، خیر.

عن أبي عبدالله، عليه السلام، إن لله علمین. علم مخزون مکنون لا یعلمه إلا هو، من ذلک یكون البداء؛ و علم علّمه ملائکته و رسله و أنبیائه، فنحن نعلمه (اصول کافی، ۱/۱۴۷)

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: خداوند دارای دو علم است. علمی مخزون و در نهان که به آن دست رسی ندارد جز خود او، و از این علم است بداء؛ و علمی است که آن را به ملائکه، انبیاء و رسل تعلیم داده است، و ما به آن علم آگاهی داریم.

و یا:

عن محمد بن علی الباقر عن أبيه عن جده، عليهم السلام، قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله؟: وکل شیء أحصیناه فی إمام مبین، قام ابوبکر و عمر عن مجلسهما فقالا: یا رسول الله، هو التوراه؟ قال: لا. قالوا: فهو الانجیل؟ قال: لا. قالوا: فهو القرآن؟ قال: لا.

فأقبل أمير المؤمنين ع، فقال رسول الله؟ هو هذا، إنه الإمام الذی أحصى الله تبارک و تعالی فیہ علم کل شیء. (بحار الانوار ۴۲۸/۳۵، معانی الاخبار ۹۵، میزان ۷۰/۱۷)

فرمایش امام باقر از پدر و جدش (ع) فرمود، هنگام نزول آیه شریفه همه چیز را در امامی آشکارکننده برشمرديم ابوبکر و عمر از جا بلند شده و گفتند: ای رسول خدا! آیا این امام مبین تورات است؟ فرمود: خیر. گفتند: انجیل است؟ فرمود: خیر. در این هنگام امیرالمؤمنین (ع) وارد شد. حضرت فرمود: این آن امامی است که خداوند متعال علم همه چیز را در او شماره نموده است؛ و از این گونه روایات بسیار است.

و یا فرمایش علی (ع) در تفکیک آنچه در نظام تشریح غیب نامیده شده و علم به آن مخصوص خداوند است، همچون علم برپایی قیامت و همانند آن؛ و علمی که:

«علمه الله نبیه فعلمنیه، و دعا لی بأن یعیه صدری، و تضطمّ علیه جوانحی» (نهج البلاغه، خ ۱۲۸)

دانشی که خداوند به پیامبرش آموخت، و او نیز آن را به من تعلیم داد؛ و دعا کرد که خداوند آن را در سینه‌ام جا دهد و اعضاء و جوارحم را از آن مالا مال سازد.

پس، همه آنچه را که خداوند متعال به نبی خود آموزش داده است؛ در اختیار علی از طریق آموزش آن از نبی، نیز قرار گرفته است.



در اثر پیشرفت علم، ویژگی‌هایی از نظام تکوین معلوم بشر فرار گرفته، و بر اساس آن ابزار و آلاتی ساخته است که برای استفاده در اختیار داریم و این‌گونه دانش‌ها و ابزار حاصلی از آن برای پیشینیان اموری بود در نهان و غیب؛ ولی می‌توانسته است متعلق علم قرار گیرد، که قرار گرفته و اموری شده اند آشکار.

به داستان سلیمان نبی و ملکه سبا، و آنچه که بین این دو گذشت، که حقیقتی است و آمده در قرآن کریم، توجه کنید:

«قال: ياأيها الملؤأیکم یا تینی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین؟ قال عفريت من الجن أنا آتیک به قبل أن تقوم من مقامک، وإنی علیه لقوی آمین. قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک؛ فلما رآه مستقراً عنده، قال هذا من فضل ربی لیبلونی ءأشکرام أكفر...» (سوره نمل - ۴۰)

سلیمان، خطاب به حاضران، گفت: ای بزرگان! کدامین شما می‌تواند تخت او بلقیس را، پیش از تسلیم شدنشان، بیاورد؟ عفريتی از جن گفت: پیش از این که از جای خود برخیزی آن را برایت می‌آورم، و من به این کار به درستی توان دارم. دیگری؛ یعنی آصف بن برخیا، وزیر سلیمان، که دانشی از کتاب نزد او بود، گفت: من پیش از چشم برهم زدن، آن را برایت می‌آورم. همین که سلیمان تخت بلقیس را نزد خود حاضر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است، و او می‌خواهد مرا نسبت به شاکریا کفران پیشه بودنم بیازماید.

آصف پسر برخیا تخت بلقیس سبا را از دو ماهه راه به کمتر از لمح بصر و چشم زخمی درپیشگاه سلیمان حاضر ساخت. «(فرهنگ دهخدا - آصف).

تخت سلطنت ملکه سبا، از فاصله راهی دو ماهه، چگونه کمتر از چشم به هم زدن، به نزد سلیمان انتقال داده شد؟ با دانش امروز، و فرضیه‌های تبدیل ماده به انرژی و بالعکس، می‌توان راه حلی برای این کار انجام شده، پیدا کرد. اما نسبت به زمان سلیمان، آیا دانش به این کار، دانشی به امری نهان و در نتیجه غیب نبود؟! در توصیف منشور نظام، یعنی: قرآن کریم، آمده است: ما فرطنا فی الکتاب من شیء، ودر صدق فرموده خداوند متعال که شکی نیست. پس، اگر نزد پیامبر و آل؟ علم و دانش به تمام آنچه که در کتاب آمده است، باشد؛ در مقایسه با آصف بن برخیا که عنده علم من الکتاب علمی از کتاب نزد او بود؛ آیا توانی غیر قابل

مقایسه ای با توان آصف بن برخیا، دریافته نمودن کارهایی به مراتب بزرگتر و گسترده تر از کاری که آصف بن برخیا انجام داده بود، در اختیار آنان نخواهد بود؟!

علی (ع) می فرماید: «مامن شیء تطلبونه إلا وهو فی القرآن، فمن أراد ذلك فلیسألنا.»  
(اصول کافی - ۶۲/۲)

چیزی نیست که شما در پی آن باشید و در قرآن نباشد؛ هر که در پی این مطلب است، باید از من سؤال کند.

«والله لو شئتُ أن أخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلتُ، ولكن أخافُ أن تکفروا فی برسول الله؟» (نهج البلاغه - خ ۱۷۵)

به خدا سوگند، اگر بخواهم می توانم هریک از شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگیش، آگاه سازم؛ ولی ترس من از آن است که این کار من موجب غلو شما در من و کفر شما به رسول الله گردد.  
و یا:

أیها الناس! سلونی قبل أن تفقدونی، فلأنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض... (نهج البلاغه - خ ۱۸۹)  
ای مردم! پیش از آنکه مرا از دست بدهید، آنچه می خواهید بی‌رسد، که من به راه های آسمان از راه های زمین، آشناترم.

در زمان ایراد این فرموده، و با حاکم بودن هیئت بظلمیوسی و عدم امکان خرق و التیام افلاک، به گونه ای که معراج جسمانی رسول الله، پذیرفتنی نبود؛ علم و دانش به هیئت جدید یا کوپرنیکی تعلق نگرفته بود؛ پس موضوع و حقیقتی بود در غیب و نهان.

ولی علم امام، بر اساس تبیینات آمده در قرآن کریم، از قبل به آن تعلق گرفته بود؛ پس امام ع به اموری پنهان از علم دیگران، دانش داشت.

به این عبارت یادشده از امام علی توجه کنید: «إنما الأئمة قوام الله علی خلقه.»

امامان مدبرانی هستند از جانب خداوند بر آفریده‌ها؛ قوام، جمع قیام، به معنای: والی، سرپرست، مدبر. مراد از خلق، یعنی: هرچه نام آفریده به آن تعلق گیرد؛ بدون اختصاص آن به آفریده ای غیر از آفریده دیگر.

آیا، ولایت، سرپرستی، و تدبیر آفریده‌ها، بدون دانش به آنان، ممکن است؟!

پس، چه بسیار آفریده‌هایی که به مخیله ما خطور نکرده، و در نتیجه در نهان و غیب است؛ ولی امام معصوم نسبت به آن آگاهی و دانش کامل دارد، چوتقوam الله علی خلقه هستند.

امیدوارم، آقای کدیور نگوید: شیعه مفوضه این عبارات را برای علی دیکته کرده است! و یا: شیعه مفوضه این گونه عبارات را ساخته و داخل نهج البلاغه جا داده است!

چون از شخصی که رسماً در پی انکار تشیع برآمده، این گونه تخیلات و گفتار، بعید نیست!

قضاوت با شما خوانندگان.